حماسه ملی ایران

تئودور نلدکه

علوی، بزرگ

در فهرست‏های اشکانی عرب نیز این اسم بیگانه نیست:حمزه 26(پس‏ از او بیرونی 115)یکنفر را باسم خسرو بن ملدذان مینامد(فهرست کتب شرقی کتابخانه‏ لیدن:خسره،ثعالبی نیز بهمین‏طریق)یعنی خسرو پسر ملدذ.1گذشته از این‏ در میان پهلوانان فردوسی در زمان کاوس یکنفر باسم فرهاذ نامیده میشود که مقصود (Frahat)Phraates است چنانچه چند تن از سلاطین پارتی نیز همین اسم را دارند.ما این موضوع را مطرح نمیکنیم که آیا مجاز است کلمه اشکش را (فردوسی چاپ و ولر صفحه 786 و 328 و غیره)تغییر و تبدیلی از کلمه اشک‏ آرشاک ẓArsakesẒ دانست یا خیر.ولی اگر فهرست اشکانیان را در کتب‏ عرب‏2و در شاهنامه(ماکان 1364)ملاحظه کنیم.باسامی برمیخوریم که در افسانه پهلوانان نیز پیش میایند.البته بایستی از آن فهرست‏ها با کمال احتیاط استفاده نمود،ولی ما بهیچ‏سبب و علتی نمیتوانیم آن اسامی را خیالی تصور کنیم‏ اینجا قطعا در قسمت عمده مقصود سلسله فرعی خانوادهء حکومتی است که چنانچه‏ میدانیم متعدد بوده است.

نزدیکتر از همه پهلوان اصلی شاهنامه بیژن(وجن Vedschan )3پسر گیو و نوهء گودرز است.سپس شابور(ص 681،27 و جاهای دیگر)4که‏ (1)نویسندگان عرب از لحاظ بی‏اطلاعی اغلب پیش از اسم فامیلی که‏ به(آن)ختم میشود کلمه(ابن)اضافه میکنند.بهرام چوبین که 590 بعد از میلاد مدتی ساسانی را از تخت سلطنتی خلع کرد مطابق شاهنامه اشکانی بوده(1879) و از بازماندگان میلاد که اغلب نامیده میشود میباشد( M 877،8-1880،19 21-40881)شاید اسم خانوادهء سلطنتی مهران که او قطعا جزو آن بوده و اشکانی نیز میباشد،مربوط بیک شاه اشکانی و یا شاهزاده مهردات (Mithradat) است.

(2)طبری،حمزه و بیرونی

(3)در بسیاری از فهرستهای اشکانی بیجن دارای مقام شاهی،یا اقلا برادرزاده شاهی گودرز نام و یا پدر شاهی گودرز نام است در طبری 710 را و مفاتح العلوم 1ر102 غلط شده و بشکل ایران درآمده است.

(3).در تمام فهرستها

اسم فامیلی زنگه‏ای شاوران‏1که اغلب نامیده میشود،متعلق بآن است و بهرام‏ پسر گوذرز.(ص 584)2.در کلمه شیرخ یقینا لغتی که اصل آن سنطرخ و و یا سنطرئوخس Sanatroukhes و یا سینطرئوخس Sinotroukhes باشد مستتر است‏3 در فردوسی اشخاص فرعی اغلب بدلخواه ذکر شده است و اسامی معروف سلاطین‏ مثل بهرام و شاپور قرین بذهن بوده است.اما تکرار و توافق بسیار نشان میدهد که تصادف در این مورد حد اقل چندان زیاد دخیل نبوده است.گذشته از این‏ تمام اشخاص مزبور در یک زمان و در تحت حکومت کاوس اسم برده شده و اصولا دسته‏ای را تشکیل میدهد.میتوان فرض نمود که اعضاء خانواده اشکانیان اسامی‏ پهلوانان افسانه را بخود گذارده چنانچه بعدها ساسانیان‏4و پس از آنها سلجوقیان‏ آسیای صغیر کردند.اما دلیل رد این عقیده آنستکه در افسانه پهلوانی حتی گودرز گیر و بیژن که دارای مقامی عالی هستند،شاه نبوده‏اند،صرف‏نظر از فرهاذ که مقام مهمی را نیز اشغال نکرده است.5و قطعا این موضوع به نظر راست‏ نمیاید که شاهزادگان خانوادهء سلطنتی باسم اشخاص فرعی افسانه و حتی باسم اشخاص‏ غیرمهم نامیده شوند.

(1)در طبری 614 را زنده بن سابریغان.من نمیدانم که آیا زنده یا زنگه‏ نمایش صحیح شکل پهلوی است.

(2)در دو فهرست دوبار شاه بوده،در سایر جاها یکمرتبه.مفاتح العلوم‏ صحفه 101 حتی سه پادشاه اکشانی باین اسم ذکر میکند.

(3)بشکل غلط الساطرون درآمده و قافیه‏ای در یک شعر تکراری شده است‏ (ابن حشام 48 نیز استعمال کرده)این قافیه را حمره بختری نیز آورده است. شعر را اصولا بیک نفر شاعر قبل از اسلام ابو دوآد نسبت میدهند.ک هوفمان در کتاب«شهای ایرانی»ص 145 ثابت میکند که در کلمه ساطرون Sanatrukes مستتر است.ما باین موضوع کار نداریم که آیا Sanatourkhes برای حبشی در تاریخ یمن(کتاب هوفمان)نمایش صحیح شکل اصلی است و ما اینجا نیز بیک‏ اسم اشکانی برمیخوریم و یا آنکه چنانچه در آثار اعراب دیده میشود(مسروق) بهتر است.

(4)رجوع شود بقسمت پنجم این کتاب.

(5)البته اسلم پادشاه پارتی Osrses (ابتدای قرن دوم پس از میلاد) همان اسم هوسروه(خسرو)یکی از قدیمترین مجسمه‏های داستانیست،اما مخصوصا همین اسم متداول شده است.مثلا چند تن از شاهان ارمنی،یک یاز بزرگان ارمنی (Mose vn.ch) و یکی از شاهزادگان ساسانی در ابتدای قرن‏ پنجم خسرو (Chosron) نامیده میشدند.

بعقیدهء من میتوان حدس زد که در اثر نفوذ خانواده‏های بزرک قبائل‏ اشکانی که در تمام دورهء ساسانیان دارای‏شان و شوکت مخصوص شاهزادگان‏ مملکتی و قدرت بوده‏اند،1اجداد آنها را جزو پهلوانان افسانه‏های ملی‏ بمشار برده‏اند.مقام آنها نسبت بسلاطین تقریبا شبیه به همان مقامی است که‏ رؤسای نجبای درجه اول نسبت به شاهنشاهان اشکانی و حتی در زمان ساسانی‏ حائز بوده‏اند.اگر ما شجرة النسب این خانواده‏ها را در دست داشتیم و بسیاری‏ از نکات افسانه پهلوانان بر ما آشکار میدش.مثلا شاید میفهمیدیم که کشواذ، پدر گودرز،همان برادر کارن(بعربی قارن)پدر قبیله خانوادهء مقدر اشکانیان‏ است که نیز همین اسم را دارا میباشد،(رجوع شود به طبری)و یا آنکه می‏ توانستیم از اختلاف مابین توس پس نوذر شاه(بزبان اوستا Nao?tara )2 و گودرز که این دشمنی بضرر شخصیت آن یک تمام میشود،انعکاسی از رقابت‏ مابین دو خانوادهء بزرک تصور کنیم.معهذا نجابت توس در حقیقت قدیمی‏تر است برای آنکه او همان(توسا Tusa )اوستا پسر Nao?tara است که اشتباها از لحاظ شباهت با محل تولد فردوسی که میگویند باسم او نامیده شده با(و) مصوت محدود ادا میشود3-چنانچه این حدس صحیح باشد،پس آن قسمت‏ افسانه پهلوانان که در آن گودرز-البته کاملا برخلاف پادشاه پارتی باسم گتارزس‏4 -مجسمه تقوی و صفات حمیده شده است،شکل اصلی خود را در حدود یک‏ خانواده‏ای که از آن منشعب شده،باقی نگاهداشته است.

(1)این خانواده‏ها کاهی ادعا میکردند که نجابت بهمان قدیمی یا قدیمی‏ تر از نجابت خانواده ساسان است.مثلا رجوع شود به ترجمه طبری من صفحه 480 و یا دینودری ص 107

(2)شاه نوذران طوس(شاهنامه 1068،49،1109،770)که در جمع‏ مثل در اوستا نائوتارا یا نائوتایریا گفته شده.

(3)در خط پهلوی چنانچه مشهور است U محدود و مقصور بیک نحو نوشته میشود و فرقی مابین To?sáTusáTus نیست،در واقع Tusa هیچ مربوط، شهر طوس نیست.

(4)رجوعش ود به گوچمید،نوشته‏های مختصر 3،ص 43 و بعد و یا تاریخ ایران از اسکندر بزرک تا انقراض اشکانیان ص 124